

رفتارهای مجرمانه در ایران عهد صفوی: (مطالعه موردی)*

محسن بهرام‌نژاد^۱
محمد رضا آتشکار^۲

چکیده

پدیده جرم، در حکم یک معضل اجتماعی، در ایران عهد صفوی ابعاد وسیعی پیدا کرد. این وضعیت، انحراف آحاد جامعه از هنجارها و قواعد عرف و شرع را نشان می‌داد. صفویان نتوانستند از توانمندی‌های فراگیر موجود در دین و مذهب رسمی حکومت بهره بگیرند و با وجود اهتمامی که در تأسیس نهادهای عرفی و دینی از خود نشان دادند، قادر نشدند رشد رفتارهای مجرمانه در جامعه را سد کنند و جامعه‌ای ایده‌آل و متناسب با آرمان‌های فکری و مذهبی خود ایجاد کنند. این شکست، در درجه نخست، ریشه در کنش‌های ناپایدار سیاسی و مذهبی آنان داشت، و همین مسئله از یک سو، ظهور و گسترش ناهنجاری‌های اجتماعی را در سطح جامعه به دنبال آورد، و از سوی دیگر، با توجه به شایع بودن چشمگیر فساد در تشکیلات سیاسی و درباری صفویان، چهره آن دودمان را در تاریخ ایران، به‌ویژه در قیاس با نظام‌های سیاسی پیشین، خدشه‌دار ساخت. پژوهش حاضر از این زاویه و با اتکا بر رویکرد تاریخی، رفتارهای مجرمانه در عهد صفوی را در سطوح سیاسی، دیوانی و اجتماعی، به صورت مصداقی مورد بررسی قرار می‌دهد.

واژگان کلیدی:

جرم، رفتار مجرمانه، عصیان، تخلف اداری، ارتشا، فساد اجتماعی.

^۱ - استادیار گروه تاریخ دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره): bahramnejad1345@yahoo.com

^۲ - دانش آموخته کارشناسی ارشد دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)

*- تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۸/۱۱ تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۱۰/۱۶

مقدمه

بررسی و شناخت ریشه‌های بسیاری از بحران‌های اجتماعی که در دوره‌ای از تاریخ ایران وقوع یافته، در گام نخست، مستلزم آگاهی یافتن از اشکال جرایم و مفاسدی است که در آن دوره رواج داشته است. این نکته حائز اهمیت است که در نگاه تاریخی به مصائب اجتماعی ادوار گذشته این سرزمین، میان اشکال جرم و فساد با شکل نظام سیاسی غالب در یک جامعه رابطه دوسویه‌ای ملاحظه می‌شود که می‌توان آن را بازتاب مستقیم سلسله‌ای از کنش‌ها و واکنش‌هایی دانست که طبقات حاکمه عوامل اصلی آن به شمار می‌آمدند. در واقع صرف نظر از برخی تفاوت‌های ظاهری ساختار قدرت در مقاطع مختلف تاریخ ایران، اقتدارگرایی مطلق، الهی و آسمانی دانستن مبانی قدرت و فراقانون بودن در جامعه، مهم‌ترین شاخصه‌های عمومی و مشترک همه حکومت‌ها بود و راه را برای اعمال اراده و تصمیمات بی حد و حصر زمام داران در گستره جامعه هموار می‌کرد و قوانین شرع مبین اسلام و احکام فقهی، به‌رغم تمسک ظاهری حاکمان به آن، تأثیر عمیقی بر تعدیل و تحدید اراده آنان نداشت. همین نیز در فرز و فرود رویدادهای تاریخی، اقشار جامعه را در مواجهه با محدودیت‌ها و تنگناها، به سمت انواع بزهکاری‌های مختلف اجتماعی سوق می‌داد. به همین طریق در نگاه حاکمیت و نظام قدرت، رفتار مجرمانه به منزله مخالفت و تقابل با احکام فرامین پادشاه و حاکمیت تلقی می‌شد.

یکی از مقاطع مهم تاریخی که در طی آن، رفتارهای مجرمانه گوناگونی اتفاق افتاده، عصر پادشاهی خاندان صفوی است. تصور می‌شود که صفویان، پس از آنکه تدریجاً از تصوف مهم‌ترین رکن فکری و معنوی خود گذر کردند و به مذهب تشیع با مبنای قرار دادن قواعد اسلام علامه حلی نخستین اثر شناخته‌شده در فقه و احکام عملی در کنار حاکمیت خود رسمیت دادند، مفهوم جرم و رفتارهای مجرمانه را که در تعارض با شریعت و احکام آن قرار داشت، تعریف و مشخص ساختند. این تصمیم که به اهتمام زمام دارانی شیعه مسلک روی داد، در نوع خود بی‌نظیر و حادثه‌ای بی‌بدیل در تاریخ ایران بود و فرصت جدیدی را فراهم آورد تا برای نخستین بار قابلیت‌های ذاتی احکام فقه شیعه در تقابل با جرایم و مفاسد در پهنای جغرافیای ایران به عرصه عمل درآید. با وجود این، در چشم‌انداز کلی به سیر حوادث آن دوران، چنین می‌نماید که به‌رغم گسترش مراکز آموزش تشیع فقه‌ای و حضور نسبتاً فراگیر عالمان شیعه در تشکیلات دینی و مذهبی حکومت، در عمل سلاطین صفوی به‌ویژه از شاه عباس اول به بعد، در بسیاری از موارد در مقابله با جرایم گوناگون اجتماعی، التزام به احکام شریعت و آرای حقوقی فقیهان را نادیده گرفتند و برای حفظ اقتدار و برتری جایگاه پادشاه، به آرای شخصی و عرف رایج در جوامع سیاسی گذشته روی آوردند، و از سوی دیگر برای تقویت آن در میان نهادهای حکومتی، تشکیلات دیوان‌بیگی را تأسیس کردند و در سراسر ولایات ایران مورد حمایت همه‌جانبه خود قرار دادند. اما از آن‌جا که عرف بر خلاف نظام فقه‌ای تشیع در حوزه عمومی جرم، قانون مکتوبی نداشت و دیوان‌بیگی نیز به دلیل بی‌بهرگی از قابلیت‌های علمی برای گردآوری و تدوین قوانین عرف، کوششی به عمل نیاورد، عملاً و تدریجاً این نهاد نوپا در عصر صفوی کارآمدی خود را در مقابل نهاد دینی از دست داد. چنان که از منابع همان دوره برمی‌آید نه تنها در میان طبقات مختلف اجتماعی تعدیلی در وقوع رفتارهای مجرمانه به وجود نیامد، بلکه اشکال جرم و فساد در ایران صفوی فرایندی رو به گسترش را تجربه کرد. همان‌طور که پیش

از این در قالب مبنای نظری این تحقیق مورد تأکید قرار گرفت، رخداد مذکور را تنها می‌توان محصول رفتار سیاسی و حکومتی شاهان صفوی دانست؛ براین‌دی که بدون شک نقش تعیین‌کننده‌ای در زوال و فروپاشی دولت صفوی داشته است.

بر اساس این مدعا، پژوهش حاضر یک هدف مهم را جست‌وجو می‌کند و تلاش می‌کند با تکیه بر رویکرد و ره‌یافتی تاریخی، به این پرسش پاسخ دهد که اشکال جرم و مفاسد اجتماعی در عصر صفوی چیست، و چه فرایندی را در بستر تاریخ آن دوره سپری کرده است؟ دستاورد اولیه آن هم نشان می‌دهد که عصر صفوی را باید دورانی پرحادثه در وقوع انواع رفتارهای مجرمانه در میان طبقات مختلف اجتماعی دانست. ضمن آنکه به موازات تحولات سیاسی آن دوران نیز، اشکال جرم منحنی رو به رشدی را نشان می‌دهد.

لازم به ذکر است که در مبحث جرم‌شناسی تاریخی، در کنار مطالعه و بررسی اشکال جرم، بی‌شک مسئله شناخت ریشه‌ها و عوامل پیدایش آن، به منزله دو موضوع به‌هم‌پیوسته، اهمیت بنیادینی دارند. اما نویسندگان این نوشتار، ضمن قبول این مهم، به سه دلیل از ورود به آن صرف‌نظر کرده‌اند: نخست آنکه موضوع شناسایی اشکال جرم را یک بحث زیربنایی، مقدم بر علت‌یابی جرایم می‌شناسند. دوم، طرح آن مبحث را در این مجال امکان‌پذیر نمی‌بینند، لذا تحقق آن را در پژوهش مستقلاً دنبال می‌کنند. سوم، به سبب کثرت داده‌ها و مصادیق اشکال جرم در زمان صفوی، نویسندگان در این وجیزه، برای رعایت ضوابط تدوین مقالات، اختصاراً تنها نمونه‌هایی از انواع رفتار مجرمانه در قلمرو سیاست، فعالیت‌های دیوانی و مفاسد رایج در بستر جامعه را واکاوی کرده و شاهد گفتار خود قرار داده‌اند.

می‌توان گفت مهم‌ترین منابع پژوهش حاضر را وقایع‌نگاری‌های صفوی و سفرنامه‌های اروپاییان تشکیل می‌دهند. در این میان، آثار تحقیقی سهم‌ناچیزی دارند، چراکه کمتر اثری را می‌توان سراغ گرفت که با چنین رویکردی، به مطالعه مسئله موردنظر پرداخته باشد. اگرچه در این بین، دو مقاله ویلم فلور که در یک اثر با عنوان *نظام قضایی عصر صفوی* ترجمه و منتشر شده، یک استثنا است، اما واقعیت آن است که نویسندگان در پژوهش مذکور صرفاً با نگاهی ساختارشناسانه به بررسی تشکیلات قضایی صفوی پرداخته، و شرح اشکال جرم به منزله یک مبحث مستقل، در تحقیق وی جایگاهی نیافته است.

مفهوم جرم

«جرم» در لغت فارسی به معانی متعددی همچون گناه، جناح، خزده، خطا، ذنب، تعدی، بزه، اثم، مأثم، عصیان، جریمه، ناشایست، و وزر آمده است. جرم در اصطلاح نیز به سه طریق قابل تعریف است. یکی از منظر شریعت اسلامی است که عبارت است از فعل یا ترک فعلی است که شریعت آن را ترسیم و برای آن مجازات تعیین کرده است؛ مانند حد، تعزیر، قصاص، دیه، و کفاره یا جزای اخروی؛ خواه در ارتباط با خود مجرم باشد، مانند ترک نماز و روزه و نوشیدن شراب یا در ارتباط با دیگری، همچون ضرب و جرح یا کشتن کسی. دوم از نگاه فقهی و ارتکاب هر فعل حرام یا ترک واجبی که شارع آن را ممنوع کرده و مرتکب آن مستحق کیفر دنیوی است، جرم نامیده می‌شد. بنابراین، جرم در اصطلاح فقهی مرادف معصیت است (شاهرودی، ۱۴۲۶ ق: ۷۴/۳). سومین

تعریف نیز مبتنی بر قوانین عرفی است و آن عبارت است از عملی که قانون آن را ممنوع کرده یا ترک فعلی که قانون آن را لازم دانسته و بر آن رفتار، کیفری در حکم ضمانت اجرای آن تعیین کرده است (عوده، ۱۳۷۳: ۱/ ۶۶-۹۲؛ کرباسی، ۱۳۸۱: ۶۹-۷۱). چنان‌که مشخص است میان تعاریف فوق به لحاظ ماهوی هیچ اختلافی وجود ندارد، بلکه تنها اختلاف آنان در منشأ پیدایی آن است، به طوری که منشأ تعریف نخستین، شریعت است و فقه نیز با تأمل در شرع و عرف از راه ادله تفصیلی (کتاب، سنت، اجماع و عقل) به دست آمده، و منشأ عرف نیز قوانینی هستند که در قالب سنت یا استمرار و احکام وضعی هر دوره شکل گرفته‌اند. بر این اساس، مفهوم جرم نیز در دوران صفوی در یک جامعه اسلامی، بیرون از این شاخصه‌ها قرار نداشت. علاوه بر آن، از منابع مورد استفاده در این تحقیق چنین استنباط می‌شود که مراد از کاربرد مفهوم جرم در همان منابع، فعل و ترک فعلی است که در شرع، عرف و فقه تعریف شده و برای خاطیان آن نیز مجازاتی در نظر گرفته شده بود. از این رو، مصادیق مختلفی از جرم را در گزارش مورخان می‌توان یافت که به اقتضای حوادث مرتبط با جرایم، مورد اشاره قرار گرفته‌اند؛ مصداق‌هایی که هم به منزله جرایم دینی یا افعال حرام در شرع مقدس و فقه است نظیر شرب خمر، زنا، لواط، قوادی، دزدی، عصیان؛ و هم شاهدی است بر جرایم عرفی همانند نافرمانی‌های سیاسی، سوءاستفاده‌های مالی، راهزنی و غیره. اما از آن‌جا که تاریخ‌نگاری‌های رسمی عصر صفوی بیشتر شارح رفتار سیاسی زمام‌داران و کمتر سایر طبقات حاکمه هستند، از این رو، آن آثار مبین جرایمی است که بیشتر در عرف ریشه داشتند و کمتر در شرع و فقه.

تقسیمات رفتارهای مجرمانه در عصر صفوی

از میان روایات ناقص تاریخی، ارائه یک تقسیم بندی دقیق از انواع جرایم و هنجارشکنی‌هایی رایج در دوران صفوی، کار بسیار دشواری است. اگرچه به جهت سازمانی، مسئولیت رسیدگی به تخلفات و جرایم را دو نهاد مهم دینی و دیوان‌بیزی بر عهده داشتند و شرح وظایف هر کدام نیز در منابع دیوانی دقیقاً آمده است (میرزا سمیعا، ۱۳۶۸: ۱-۴، ۱۲-۱۳؛ میرزا رفیعا، ۱۳۸۵: ۱۷۲-۱۷۵، ۱۷۹-۱۸۰، ۱۹۸-۲۰۰)، و به نظر می‌رسد که بر این پایه می‌توان جرایم وقوع‌یافته را به دو گروه تفکیک کرد، اما واقعیت این است که کیفیت و کمیت گزارش‌های تاریخی موجود این امکان را نمی‌دهد تا به طرز دقیق و متناسب با الگوی فوق، طبقه‌بندی مستقلی صورت بگیرد. زیرا عمده اطلاعات موجود را اشکال جرایم و تخلفاتی تشکیل می‌دهند که یا مستقیماً شاه به آن رسیدگی می‌کرده یا مواردی هستند که به دیوان‌بیزی ارجاع می‌شده است. از این رو، جست‌وجو در خصوص جرایم وقوع‌یافته که رسیدگی به آن‌ها در مجموعه وظایف تشکیلات قضایی دینی قرار داشت، اغلب نامیدکننده است یا کمترین آگاهی‌ها را به همراه دارد. افزون بر این، ارزیابی نخستین داده‌های تاریخی موجود نشان می‌دهد که بیشتر حوادث مرتبط با رفتارهای مجرمانه منحصر به شهرهای بزرگ سیاسی و اقتصادی نظیر اصفهان، تبریز، قزوین، شیراز و هرات بوده است و از منظر جرم‌شناسی نیز تصویر تاریکی از سایر ولایات کوچک و بزرگ ایران در منابع وجود دارد. از سوی دیگر، عاملان جرم و فساد در روایات به‌جامانده کسانی بوده‌اند که از حیث اجتماعی اغلب به طبقات فرادست جامعه تعلق داشته‌اند. در حقیقت، از آنچه در میان سایر طبقات اجتماعی شهر و

روستا روی داده گزارش‌های دقیقی در اختیار نیست. بر این مبنای مهم‌ترین شیوه‌ای که به نظر می‌رسد در راستای اهداف این پژوهش در ساماندهی اشکال جرم، بدون در نظر گرفتن محاکم رسیدگی‌کننده، می‌تواند مفید واقع شود طبقه‌بندی موضوعی بنا بر انعکاس آن‌ها در وقایع‌نگاری‌های رسمی است. توضیحات ذیل، این گفته را تأیید می‌کنند.

جرایم سیاسی و مهم‌ترین مصادیق آن

اگر در این‌جا این تعریف را بپذیریم که جرم سیاسی جرمی است که موضوع منحصر آن، تخریب، تغییر یا تزلزل یک یا چند عنصر از عناصر یک نظام سیاسی است (اصغری، ۱۳۷۸: ۳۳). و یا جرمی است که علیه حاکم اسلامی از آن جهت که حاکم است اتفاق می‌افتد و در فقه سیاسی از آن، به جرم «بغی» تعبیر می‌شود (عوده، ۱۳۷۳: ۱۰۰/۱). در این صورت یکی از رایج‌ترین تخلفات اجتماعی در دوران صفوی، جرم سیاسی یا فعالیت‌های ستیزه‌جویانه علیه دولت و حاکمیت بوده است. این نوع جرایم تقریباً با شدت و ضعف از آغاز تأسیس تا فرجام سیاسی صفویان در گستره وسیعی به وقوع می‌پیوست. مهم‌ترین انگیزه‌ها و اهداف این اقدام‌های مجرمانه که عمدتاً شاهزادگان، امیران قزلباش، حکمرانان محلی و حاکمان ولایات در آن محوریت و نقش رهبری را داشتند، تخریب و تضعیف سلطنت، تغییر پادشاه، تزلزل در حاکمیت دولت مرکزی و کسب قدرت در یک ولایت یا از میان بردن رقبای سیاسی بود. واکنش پادشاهان صفوی نیز در برابر این مجرمان بسیار خشونت‌آمیز بود و کمتر با بخشش و عطف همراه می‌شد. قتل، سوزاندن، حبس در مخوف‌ترین قلاع سیاسی و نظامی، مصادره اموال و حتی کشتار اعضای خانواده یا اسارت و آزار آنان، سخت‌ترین مجازات‌هایی بودند که این گروه را تهدید می‌کرد.

۱. سرکشی‌های سیاسی در دوران شاه اسماعیل اول

شاید بتوان گفت، نخستین جرم سیاسی که پس از تشکیل دولت صفوی در منابع گزارش شده عصیان الیاس بیگ ایغوداغلی، حاکم ری در سال ۹۰۹ ق است که تصور می‌کرد در شرایطی که شاه اسماعیل درگیر رفع موانع سیاسی برای اعمال و تثبیت حاکمیت خود در ایران است می‌تواند در قلمرو خویش صاحب حاکمیت مستقلی باشد. اما او در این راه ناکام ماند و خیلی زود شکست خورد و به امر شاه صفوی کشته شد (قمی، ۱۳۵۹: ۸۱/۱). محمد کره نیز با وجود آنکه در ابرقوه با شاه اسماعیل ملاقات و اظهار تابعیت کرده بود در غیاب وی در سال ۹۱۰ ق به یزد هجوم برد و حاکم یزد، سلطان احمد سارویی را به قتل رسانید و مدعی استقلال شد (روملو، ۱۳۸۴، ۱۰۰۵/۲)؛ اما عاقبت سرکوب شد و به طرز بی‌رحمانه‌ای همراه با ملازمان و زن و فرزندانش در میدان شهر اصفهان در آتش سوزانده شد (قمی، ۱۳۵۹: ۸۶/۱). مرکز‌گریزی والیان محلی نیز که از استقلال داخلی برخوردار بودند به منزله عصیان در برابر پادشاه تلقی می‌شد و گذشت از جرم و گناه آنان تنها در صورت عذرخواهی و احترام نهادن به حقوق سیاسی پادشاه در قلمرو خود ممکن می‌شد. چنان که این وضعیت در سال ۹۱۱ ق درباره امیر حسام‌الدین، والی گیلان بیه‌پس، اتفاق افتاد. شاه اسماعیل به دنبال این ماجرا در رشت حضور یافت و تنها به واسطه میرنجم رشتی که منصب وکالت او را بر عهده داشت از جرایم والی و رشتیان درگذشت (قمی، ۱۳۵۹: ۸۷/۱). جانشین و پسرش، امیره دباچ، نیز در سال ۹۲۵ ق در برابر پادشاه صفوی اظهار نافرمانی کرد. اما چون از هجوم

قریب‌الوقوع قزلباشان با همدستی خان احمدخان، حاکم گیلان بیه‌پیش مطلع شد پشیمان شد و برای عذرخواهی از گناهان خود، در همدان به حضور شاه صفوی رسید. شاه نیز جرم او را بخشید و برای استحکام روابط خود با وی، دخترش، خانش خانم را به عقد ازدواج او درآورد و وی به «مظفرسلطان» لقب یافت (خواندمیر، ۱۳۶۲: ۵۶۳/۴-۵۶۴). گزارش‌های موجود نشان می‌دهد که عمل مجرمانه در قالب طغیان و تمرّد تنها به عاملان داخلی و محلی محدود نمی‌شد، بلکه نافرمانی حاکمان مرزی را نیز پوشش می‌داد که در ابتدا اظهار تابعیت از حکومت مرکزی می‌کردند، اما بعد تحت تأثیر قدرت و شرایط داخلی ایران از تعهدات خود سرپیچی می‌کردند. یکی از موارد مهمی که در این‌جا می‌توان اشاره کرد تمرّد علاءالدوله ذوالقدر حکمران مرعش و البستان است که در سال ۹۱۳ ق عصیان کرد (قمی، ۱۳۵۹: ۸۹/۱) و خود را تحت حمایت سلطان بایزید عثمانی درآورد. شاه اسماعیل به‌رغم تلاش‌های گسترده‌ای که با اعزام نیروهای قزلباش در بازگرداندن حقوق سیاسی خود بر آن مناطق انجام داد، هرگز نتوانست موفقیتی به دست آورد (روملو، ۱۳۸۴: ۱۰۱۷/۲).

۲. عصیانگری در عهد شاه طهماسب اول

دوران سلطنت طولانی شاه طهماسب اول (۹۳۰-۹۸۴ ق) یکی از مقاطع مهم به جهت کثرت ناهنجاری‌های سیاسی در میان شاهزادگان، دولتمردان و امیران نظامی است. به‌ویژه در دهه اول حکومت، از آن‌جا که وی به دلیل حوادث سن، نقش مؤثری در تصمیم‌گیری‌های سیاسی نداشت زمینه برای بسیاری از رفتارهای مجرمانه گشوده شد. سخت‌ترین حادثه‌ای که در آن مرحله، نظام سیاسی صفویه را تهدید می‌کرد گستاخی‌ها و کشمکش‌هایی بود که میان سه تن از امرای قزلباش به نام‌های دیوسلطان روملو، کپک‌سلطان استاجلو و چوه‌سلطان تکلو برای به دست آوردن منصب وکالت اتفاق افتاد. در این رویارویی خودخواهانه، پس از آن که در سال ۹۳۳ ق دو امیر نخست کشته شدند (شیرازی، ۱۳۶۹: ۶۳-۶۴)، چوه‌سلطان پیروزمندانه برای مدتی در مقام وکالت اختیارات حکومت را در دست گرفت. اما او نیز در سال ۹۳۷ ق اسیر فتنه دیگری شد و توسط حسین خان شاملو از پای درآمد (قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۶۱). یک سال قبل از این حادثه، ذوالفقار موصولو در بغداد عصیان کرد و عمویش ابراهیم‌خان موصولو، حکمران رسمی دولت صفوی را به قتل رساند و تاج بر سر گذاشت و سکه و خطبه به نام سلطان عثمانی خواند. خیانت ذوالفقار امنیت دولت صفوی را در مرزهای عراق عرب به خطر انداخت؛ اما چیزی نگذشت که او نیز به دست برادرانش کشته شد و خاطر شاه طهماسب از آن غائله آسوده شد (قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۵۶-۱۵۹).

جدا از اشارات فوق، مهم‌ترین جرم سیاسی که در میان امیران قزلباش در عصر حکومت شاه طهماسب اتفاق افتاد، طغیان اولامه‌سلطان تکلو در تبریز بود. در واقع، او به کشتار تکلویان — که به امر شاه و بعد از قتل چوه‌سلطان در سال ۹۳۷ ق در اصفهان اتفاق افتاد — اعتراض کرد و با جلب حمایت سایر تکلویان به خونخواهی آنان برخاست، و سپس تبریز پایتخت صفویان را اشغال کرد و مدعی سلطنت شد. اما در این راه شکست خورد و مجبور شد به دولت عثمانی پناهنده شود. بی‌شک تهاجم ترکان عثمانی که در سال ۹۳۹ ق در گستره وسیعی از قلمرو صفوی اتفاق افتاد، تحت تأثیر تحرکات اولامه بوده است (روملو، ۱۳۸۴، ۱۲۰۱/۲).

در زمان شاه طهماسب ارتکاب به جرایم سیاسی تنها به امیران قزلباش محدود نمی‌شد، بلکه بعضی از اعضای خاندان سلطنت نیز به قصد براندازی شاه طهماسب و برای به دست گرفتن سلطنت، به اغوای همان امیران، به تکاپوهای بی‌ثمری دست زدند. نخستین آن‌ها سام‌میرزا، برادر شاه طهماسب بود که در سال ۹۴۱ ق به تحریک اغزیوارخان در هرات طغیان کرد. اما این شورش ناکام ماند و اغزیوارخان کشته شد و سام میرزا نیز مورد بخشش پادشاه قرار گرفت. او بعد از ۲۸ سال وفاداری به شاه طهماسب در سال ۹۶۹ ق اجازه یافت که در خراسان ساکن شود، اما به دنبال سخن‌چینی عده‌ای از درباریان، شاه طهماسب نسبت به وی بدگمان شد و بی‌درنگ فرمان داد تا او و دو پسرش را دستگیر و در قلعه قهقهه زندانی کنند. سرانجام سام میرزا و فرزندانش در سال ۹۷۴ ق به طرز مرموزی در همان مکان کشته شدند (روملو، ۱۳۸۴، ۱۲۳۰/۳). القاص میرزا برادر کوچک شاه طهماسب نیز از جمله شاهزادگانی بود که می‌توان رفتار سیاسی او را به سبب مخالفت با حکومت برادرش، در قالب جرایم سیاسی مورد مطالعه و بررسی قرار داد. او حداقل دو بار علیه طهماسب یاغی شد. یک بار در سال ۹۵۳ ق زمانی که حکمران شروان بود؛ این بار شاه طهماسب با وساطت مادرش، خان‌بگی خانم، از تقصیرات وی درگذشت. القاص میرزا مجدداً پس از مدتی کوتاه در سال ۹۵۵ ق با ضرب سکه به نام خود، مدعی استقلال در شروان شد؛ اما در برابر سپاهیان اعزامی شاه طهماسب به شروان شکست خورد و به قلمرو عثمانی گریخت و سلطان سلیمان را علیه دولت صفوی برانگیخت. او تحت حمایت ترکان عثمانی در سال ۹۵۷ ق به شهرهای مرزی و داخلی ایران یورش آورد، اما در همه جا مغلوب شد. سرانجام در مریوان دستگیر شد و به امر شاه طهماسب ابتدا در قلعه قهقهه و سپس در قلعه الموت زندانی شد. او در همان‌جا به دست مخالفان خود به قتل رسید (خواندمیر، ۱۳۷۰: ۴۰۵، ۴۰۹). گفتنی است که جدا از برادران شاه طهماسب، فرزندش اسماعیل میرزا نیز با همدستی تعدادی از امرای نظامی به تلاش خصمانه علیه حکومت و پادشاه در هرات متهم شد. اما این توطئه پیش از هر اقدامی شکست خورد و اسماعیل میرزا در سال ۹۶۴ ق در قلعه قهقهه محبوس شد. حامیان و محرکان او نیز همانند سلیمان‌بیگ بیات و شاه‌رخ‌بیگ ذوالقدر و چند نفر دیگر، بعضی محکوم به مرگ و بعضی دیگر در قلاع زندانی شدند (قمی، ۱۳۵۹، ۳۸۸/۱).

علاوه بر موارد فوق، درباره سایر نافرمانی‌های سیاسی عصر شاه طهماسب که در منابع صفوی بازتاب وسیع یافته می‌توان از شورش خواجه کلان در سال ۹۴۳ ق در قندهار یاد کرد که با نادیده گرفتن حقوق سیاسی دولت صفوی، متمایل به مغولان هند شد. اما در فاصله کوتاهی شکست خورد و در تبریز بی‌رحمانه به قتل رسید (قمی، ۱۳۵۹: ۱/۲۷۱-۲۷۲، ۲۷۷). خواجه محمد صالح بتکچی نیز در استرآباد به سال ۹۴۴ ق به دولت صفوی پشت کرد و تابع ازبکان در خوارزم شد. اما در تهاجم قزلباشان به آن ناحیه، دستگیر و به فرمان شاه طهماسب کشته شد (خواندمیر، ۱۳۷۰: ۲۸۵). برخورد شاه طهماسب با مجرمان دیگر، همچون امیره قباد، حاکم استاره که در سال ۹۴۶ ق یاغی شد (روملو، ۱۳۸۴: ۱۲۶۹/۳) یا ابای ترکمان که در استرآباد بین سال‌های ۹۶۵-۹۵۷ ق مالک‌الرقاب شده بود (شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۱۲) و قزاق سلطان تکلو که در سال ۹۷۲ ق در هرات علیه صفویان شورید (قزوینی، ۱۳۷۸: ۲۲۵)، بسیار بی‌رحمانه بود. همگی آن‌ها به مجازات مرگ محکوم شدند. تنها در این میان، شاه از عمل مجرمانه خان‌احمد گیلانی در سال ۹۷۵ ق درگذشت و در قلعه قهقهه

زندانی‌اش ساخت (قمی، ۱۳۵۹: ۴۶۲/۱). باید افزود که در آن زمان، گاه مجرمان سیاسی از طیف سران طریقت صوفیانه بودند؛ مانند شاه قوام‌الدین نوربخش، صاحب طریقت نوربخشیه در ری که از جاده درویشی خارج شده بود و به طریق سلاطین عمل می‌کرد و برای خود دربار و سپاه و حشمی به وجود آورده بود و مخالفان خود را زندانی می‌کرد یا به قتل می‌رسانید. شاه طهماسب با او، به‌رغم آنکه متهم به قتل مولانا امیدی طهرانی بود، مدارا کرد و در قلعه النجق زندانی‌اش ساخت (روملو، ۱۳۸۴: ۱۲۵۳/۳-۱۲۵۴).

۳. مجرمان سیاسی در زمان شاه اسماعیل دوم

دوران کوتاه حکومت شاه اسماعیل دوم (۹۸۶-۹۸۴ ق) نیز در حوزه سیاست و قدرت، خالی از رفتارهایی که در نگاه حاکمیت جرم تلقی می‌شد، نبود. این جرایم در واقع دو وجه متفاوت را تشکیل می‌داد. نخست جرایمی همانند شورش شاهزادگان علیه تاج و تخت پادشاه که هیچ‌گاه واقع نشد، اما ترس شاه اسماعیل از آنان که ریشه در بیماری‌های روانی او داشت موجب شد تا به قتل بسیاری از آنان فرمان دهد (نطنزی، ۱۳۵۰: ۴۶). بخش دیگر، جرایمی بود که در وقوع آن‌ها تردیدی نمی‌توان داشت. برای مثال، مرادخان استاجلو به واسطه حمایت از حیدر میرزا کور شد (قمی، ۱۳۵۹: ۶۱۸/۲). حسینقلی خلفای روملو، نایب مرشد کامل در طریقت صفویه را نیز به سبب ناصوفیگری و تمکین نکردن در برابر درخواست مرشد کامل مبنی بر استعفا از مقام خلیفه‌الخلفایی و پذیرش منصب وکالت پادشاه، از هر دو چشم کور کردند (قمی، ۱۳۵۹: ۶۱۸/۲). نورعلی خلفای روملو هم به ناصوفیگری و رفتارهای ناپسند در برابر مرشد کامل متهم شد، و به امر شاه، درباریان بر سر او ریختند و به قصد مرگ او را زدند، اما از بین نرفت (قمی، ۱۳۵۹، ۶۳۲/۲). همچنین طاووس میرزا در سال ۹۸۵ ق همراه با جمعی دیگر به عصیان در برابر پادشاه متهم شد. سرانجام او و بسیاری از همراهانش به قتل رسیدند (نطنزی، ۱۳۵۰: ۵۲). میرزا مخدوم شریفی نیز که در آغاز مورد احترام و توجه شاه اسماعیل دوم قرار داشت به واسطه فتنه و فساد در مذهب رسمی حکومت دستگیر شد و به زندان افتاد (قمی، ۱۳۵۹: ۶۴۹/۲).

۴. مخاطبان سیاسی در عصر شاه محمد خدابنده

بی‌کفایتی و ناتوانی‌های سیاسی شاه محمد خدابنده طی ده سال حکومت (۹۹۶-۹۸۶ ق) سبب شد تا راه برای وقوع بسیاری از رفتارهای مجرمانه گشوده شود. بخشی از این رفتارها ریشه در تمایلات استقلال‌خواهانه حاکمان در بعضی از ولایات صفوی داشت. همانند شورش ملک‌محمود در سیستان که با بیرون راندن قزلباشان از آن سرزمین، مدعی استقلال شد (سیستانی، ۱۳۴۴: ۱۹۷-۱۹۹). همچنین الوند دیو و سید مظفر مرتضایی بعد از کشته شدن میرزاخان توسط مهدعلیا، مازندران را میان خود تقسیم کردند و عملاً آن سرزمین را برای مدتی از حاکمیت صفویه جدا ساختند (منش، ۱۳۷۷: ۳۷۴/۱). شیرزاد ماکلوانی نیز در گیلان بیه‌پس به خونخواهی جمشیدخان، حکمران سابق گیلان، علیه میرزا کامران در رشت طغیان کرد، اما در جنگ با سپاهیان قزلباش به قتل رسید (منشی، ۱۳۷۷: ۴۱۱/۱). بزرگترین دشواری‌های سیاسی آن دوره ظهور مدعیان دروغینی بود که به نام شاه اسماعیل دوم در کهگیلویه خروج کردند. یکی از آنان، قلندر لر بود که مدت هفت

سال حکومت کرد و عاقبت به دست خلیل‌خان افشار از پای درآمد (نطنزی، ۱۳۵۰: ۱۱۹). قلندر دیگری نیز در همان ناحیه مدعی بود، اما چیزی نگذشت که دستگیر شد و در قزوین به امر حمزه‌میرزا در میان باروت سوزانده شد. در تالش و نواحی غور و فراه نیز دو مدعی دیگر سر برآوردند، اما راه به جایی نبردند و به سرنوشت آن‌ها دچار شدند (منشی، ۱۳۷۷: ۱/۴۲۳-۴۲۴).

علاوه بر ناهنجاری‌های فوق، تحت‌تأثیر شرایط اجتماعی، زمینه برای بسیاری از کج‌روی‌های سیاسی دیگر، میان کارگزاران نظامی و حکومتی وجود داشت. وقایعی همچون مخالفت جمعی از امیران قزلباش با مهد علیا و ماجرای قتل وی (قمی، ۱۳۵۹: ۶۹۸/۲)، توطئه برخی از طوایف قزلباش در حمایت از عباس‌میرزا در مقام پادشاه ایران در خراسان (یزدی، ۱۳۶۶: ۵۶)، قتل میرزا سلمان وزیر به دست همان‌ها (نطنزی، ۱۳۵۰: ۱۴۷)، توطئه قتل حمزه‌میرزای ولی‌عهد به دنبال تباری امیران قزلباش (منشی، ۱۳۷۷: ۵۳۹/۱)، سرکشی محمدخان موصولو در کاشان و ولی‌خان تکلو در همدان و مرتضی‌قلی‌خان پرناک در استرآباد (قمی، ۱۳۵۹: ۸۰۶ ۸۰۲/۲، ۸۳۵-۸۳۷) و بسیاری دیگر که شرح آن‌ها در منابع تاریخی آمده، همگی بر گستردگی سطح جرایم سیاسی - که ریشه در ناتوانی‌های شاه محمد خدابنده در حکومت داری داشت - گواهی می‌دهند.

۵. شاه عباس اول و مجرمان سیاسی

وقتی شاه عباس (۹۹۶-۱۰۳۸ ق) به دنبال تحولات استاجلویان، شاه محمد را از سلطنت خلع کرد و بر جای وی تکیه زد، دوران جدیدی در تاریخ سیاسی صفویان آغاز شد. او که در تاریخ ایران نماد کامل استبداد نام گرفته برای ایجاد امنیت و آرامش در ایران، مقتدرانه بدون هیچ‌گونه تسامحی مبارزه با مجرمان سیاسی از هر طبقه و نژادی را اساس حکومت داری خود قرار داد، و با بی‌رحمی و قساوت تمام به حکم آن که سیاست مجرمان را واجب می‌پنداشت در نابودی آنان کمر همت بست تا هیچ کس در ذهن خود اندیشه سوئی را دنبال نکند. در این راستا، بدیهی بود که به علت صدماتی که دولت صفوی در طول سال‌های گذشته از خودکامی‌های بی‌حد و حصر قزلباشان متحمل شده بود، شاه عباس کار تسویه با مجرمان سیاسی را از همان گروه آغاز کند. شاه عباس از ابتدای سلطنت تا پایان عمر تعداد زیادی از امیران قزلباش را به اتهام فساد و خودسری، توطئه و یاغی‌گری، نافرمانی و خیانت علیه پادشاه با سخت‌ترین مجازات‌ها به کام مرگ فرستاد. قتل مرشدقلی‌خان استاجلو و برادرش ابراهیم‌خان، زهرمارسلطان ارشلو، سلطان ابوسعید چیچک، دولتیارخان سیاه‌منصور، امیر حمزه‌خان، علی‌خان کرایلی، قرچقای سلطان، غازی سلطان مقدم، یولی بیگ غلام، فرهادخان قرامانی، کورحسن استاجلو، مهدیقلی‌خان چاوشلو تنها نمونه‌هایی از این اقدام به شمار می‌آیند. او کسانی را که به حکومت و سلطنت خیانت می‌کردند و به دشمنان وی پناه می‌آوردند تنها سزاوار مرگ می‌دید. محمدشریف‌خان چاوشلو که به خان‌احمد گیلانی روی آورد (منشی، ۱۳۷۷: ۶۸۵/۲) و شاهوردی‌خان حاکم لرستان نیز که به حمایت عثمانی‌ها دل سپرد، به چنین سرنوشتی دچار شدند (جنابدی، ۱۳۷۸: ۷۳۴). همچنین باید از مجرمان دیگری نام برد که به جدایی‌طلبی در ولایات داخلی و مرزی ایران می‌اندیشیدند؛ همچون یعقوب‌خان ذوالقدر در منطقه فارس و کرمان، سلطان حمزه در لاهیجان، سید مظفر مرتضایی و ملک‌بهمن در مازندران، ابراهیم‌خان در لار که جملگی مغلوب و از میان رفتند. خان‌احمدخان نیز در گیلان طغیان کرد و سرانجام به

عثمانی پناهنده شد. طهمورث هم در کاخ مدعی استقلال بود، اما در نهایت پشیمان شد و تابع دولت صفوی شد، و شاه عباس هم از تقصیر او درگذشت. برخورد شاه عباس با شاهزادگان خطاکار نیز سخت و خشونت‌آمیز بود. او با تجربه‌آموزی از حوادث گذشته، هرگز اجازه نداد تا شاهزادگان در منصب حکومت ولایات، وسیله‌ای برای شرارت‌های سیاسی قزلباشان قرار گیرند. لذا با بدگمانی، آنان را در حرمسرا محصور کرد و اجازه نداد تا با امرا ارتباطی داشته باشند. با این حال، فرزندش محمدباقر میرزا به توطئه برای براندازی پدر متهم شد، و شاه به قتل او فرمان داد. چند سال بعد دستور داد که پسران دیگرش، محمدمیرزا و امام قلی میرزا، و نوه‌اش سلیمان میرزا را نیز به سبب سوءظنی که به آن‌ها پیدا کرد از نعمت بینایی محروم سازند (فلسفی، ۱۳۷۱: ۱/۵۱۹-۵۵۹).

۶. شاه صفی اول و مجرمان سیاسی

دوران حکومت شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ ق) نیز از فعالیت مجرمان سیاسی خالی نبود. اما قبل از گفت و گو درباره برخی از این فعالیت‌های مجرمانه، اشاره به این نکته ضروری است که شاه صفی به دلیل آنکه تمامی سال‌های عمر خود را در محدوده دیوارهای حرمسرا سپری کرده بود وقتی که به قدرت رسید همواره از روی ترس و توهم، خود را در معرض تهدید شاهزادگان و امیران و کارگزاران حکومتی می‌دید. چنان‌که این باور بیمارگونه، از او پادشاهی بی‌رحم و سفاک ساخت و در فاصله‌ای کوتاه جمع زیادی از شاهزادگان و دولت مردانی همچون زینل خان شاملو، امام قلی خان و فرزندانش، عیسی خان، چراغ‌خان زاهدی، اوغورلوخان شاملو و میرزا طالب‌خان وزیر را به قتل رسانید (تفرشی، ۱۳۸۷: ۴۳، ۶۳، ۹۵، ۱۰۴). با این حال در این دوره، حکومت صفوی با چند جریان مهم مجرمانه مواجه شد. ابتدا قیام غریب‌شاه در گیلان با هدف جدایی از دولت مرکزی بود (۱۰۳۸ ق). اما او در این راه خیلی زود شکست خورد و در میدان شهر اصفهان گلوله‌باران شد. دومین حادثه، عصیان شیرخان افغان برای دستیابی به قدرت در فوشنج بود (۱۰۴۱ ق). اما توسط علیمردان خان زیک، حاکم قندهار، مغلوب شد و به هند گریخت. بعدها علیمردان خان نیز علیه صفویه یاغی شد و قندهار را از ایران جدا کرد و به گورکانیان هند پیوست (۱۰۴۷ ق). شاه صفی نیز تا زنده بود نتوانست قندهار را به ایران بازگرداند. همچنین از طغیان شاهزاده موراوی (گئورگی ساکاآدزه) در سال ۱۰۳۹ ق در گرجستان باید یاد کرد. او در مقابله با صفویان شکست خورد و به دولت عثمانی پناه برد. طهمورث حاکم منطقه کاخ، با همدستی داودخان، حاکم قراباغ و فرزند الله‌وردیخان سردار بزرگ شاه عباس اول نیز در سال ۱۰۴۲ ق به مخالفت با شاه صفی پرداختند، اما در جنگ با سپاهیان اعزامی شکست خوردند. اولی به باش آچوق و دومی به عثمانی گریخت (ثواقب، ۱۳۸۴: ۹۹-۹۵). مورد دیگری که قابل ذکر است در نواحی جنوب شرقی ایران اتفاق افتاد. تاورنیه گزارش می‌دهد که امیر جاسک در آغاز پادشاهی شاه صفی اعلام استقلال کرد و از پرداخت خراج به دولت مرکزی خودداری ورزید و شاه صفی نیز به دلیل گرفتاری‌هایی که در غرب با عثمانی داشت هیچ‌گاه درصدد اعاده حقوق سیاسی خود در آن منطقه برنیامد (تاورنیه، ۱۳۶۳: ۵۵۹).

۷. متخلفان سیاسی در زمان شاه عباس دوم

با آغاز سلطنت شاه عباس دوم در سن ده‌سالگی (۱۰۵۲ ق) به نظر می‌رسید زمینه برای رقابت‌های سیاسی میان دولت مردان و شورش‌های جدایی طلبانه فراهم باشد. اما ساروتقی وزیراعظم که تحت حمایت ملکه مادر حکومت را در دستان خود داشت و با این نوع تهدیدات به هنگام تغییر سلطنت هم کاملاً آشنا بود با ابقای امرا در مقام حکومت ولایات قبلی خود و اعطای معافیت‌های مالیاتی به آنان، توانست شرایط آرامی را بر کشور حکمفرما سازد (رویمر، ۱۳۸۰: ۳۸۳). تنها مورد از وقوع یک جرم سیاسی در آغاز دوره که برخی منابع به آن اشاره کرده‌اند، نافرمانی رستم‌خان سپهسالار از وزیراعظم است. او که به همراه سپاهیان برای مقابله با تهدیدات احتمالی هندیان و حمله به قندهار در مشهد مستقر شده بود، بدون اطلاع حکومت مرکزی تصمیم گرفت مشهد را به قصد اصفهان ترک کند. هنگامی که وزیراعظم از تصمیم او آگاه شد او را به نافرمانی از حکومت متهم ساخت و بی‌درنگ فرمان قتل او را صادر کرد. مطابق این حکم، رستم‌خان در ماه ذی‌حجه ۱۰۵۳ ق در مشهد کشته شد (شاملو، ۱۳۷۱: ۲۸۴/۱). تقریباً دو سال بعد (۱۰۵۵ ق)، وزیراعظم نیز قربانی توطئه‌ای شد که به دست جانی‌خان شاملو قورچی‌باشی اتفاق افتاد. شاردن علت آن را سخت‌گیری‌های شدید وزیر در امور مالی حکومت دانسته است که به مذاق امیران خوش نمی‌آمد. بنابراین، با اغوای شاه، فرمان قتل وی را گرفتند. اما شاه بلافاصله از کار خود پشیمان شد و به توصیه مادرش، مجرمان را دستگیر کرد و به قتل رساند (شاردن، ۱۳۷۲: ۱۴۰۶/۴-۱۴۱۴). بقیه سال‌های حکومت شاه عباس دوم تقریباً در آرامش سپری شد. البته بعضی ناآرامی‌های سیاسی در ولایات به وجود آمد که به سرعت سرکوب شد؛ مانند هجوم امیر جاسک به هرمز که با شکست مواجه شد و امیر شورش به قتل رسید (تاورنیه، ۱۳۶۳: ۵۹-۵۶۲). داویدبگ پسر طهمورث نیز در گرجستان علیه رستم‌خان، والی گرجستان، شورش کرد ولی با کشته شدن او در سال ۱۰۵۸ ق غائله خاتمه یافت (شاملو، ۱۳۷۱: ۳۲۲/۱-۳۲۴).

۸. جرایم سیاسی در سال‌های پایانی حکومت صفوی

آگاهی‌های موجود نشان می‌دهند که در دوران حکومت شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۵ ق) آرامش و امنیت قابل توجهی حاکم بوده است. از این رو، بر خلاف دوره‌های قبل، جامعه صفوی با جرایم خاص سیاسی نظیر فعالیت‌های جدایی طلبانه یا تلاش برای تغییر پادشاه روبه‌رو نشد. بی‌شک تندخویی و قساوت شاه سلیمان می‌توانست نقش بازدارنده‌ای در وقوع این نوع حوادث داشته باشد. با این حال، شاه همواره از خیانت و توطئه شاهزادگان و ارکان دولت بر خود بیم داشت. بنا بر همین نگرش، تعداد زیادی از آنان را بدون آنکه جرمی مرتکب شده باشند، به قتل رسانید (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۱۴). اما در طول سی سال سلطنت شاه سلطان حسین (۱۱۰۵-۱۱۳۵ ق)، به دلیل سستی و ضعف مفرطی که در اداره حکومت و مملکت از خود نشان داد، جامعه ایران صحنه رقابت‌های سیاسی میان درباریان و شورش‌های قومی و جدایی طلبانه در ولایات مرزی شد؛ بحران‌هایی که سرانجام سقوط دولت صفوی را در پی آورد. از منظر مطالعه رفتارهای مجرمانه، آنچه قابل اشاره است یکی تصرف جزایر بحرین، قشم و لارک توسط امام عمان بین سال‌های ۱۱۲۰-۱۱۲۸ ق بود که سرانجام با پرداخت غرامت مجدداً به قلمرو صفوی بازگشت (کروسیسنکی، ۱۳۶۳: ۴۴-۴۵).

دیگری شورش لزگی‌های سنّی در سال ۱۱۳۱ ق در شمال غرب ایران بود که از حمایت محمدتقی خان شاملو وزیراعظم شاه سلیمان برخوردار بودند و برای پیشرفت کار خود از عثمانی‌ها نیز استمداد می‌طلبیدند (رویمر، ۱۳۸۰: ۴۱۴). گرگین خان نیز در سال ۱۱۱۴ ق در گرجستان طغیان کرد و چون شکست خورد، مورد عفو قرار گرفت و به حکومت قندهار منصوب شد (مرعشی، ۱۳۶۲: ۳۱). همچنین کردها در غرب ایران یاغی شدند و همدان را غارت کردند و تا حوالی اصفهان پیش آمدند. بلوچ‌ها نیز دائماً به بم و کرمان می‌تاختند و آن‌جا را غارت می‌کردند. اما مهم‌ترین شورش قومی در شرق، طغیان افغان‌های غلزائی به رهبری میرویس و سپس محمود افغان بود که در نهایت با تصرف اصفهان در ۱۱ محرم سال ۱۱۳۵ ق، به حیات سیاسی پادشاهی صفویه پایان داد (مرعشی، ۱۳۶۲: ۵۸).

جرایم دیوانی: فساد مالی

اگرچه گزارش‌های تاریخی، وجود تشکیلات دیوانی دقیق با شرح وظایف تعریف‌شده در دوران صفوی را تأیید می‌کنند و حتی در درون آن تشکیلات، سازوکارهای لازم برای رسیدگی به تخلفات اداری که جرم محسوب می‌شد پیش‌بینی شده بود، اما از کمیت وقوع این نوع جرایم یا کیفیت رسیدگی به آن‌ها اطلاعات منسجمی باقی نمانده است. با وجود این، شواهد پراکنده موجود نشان می‌دهد که رایج‌ترین تخلف دیوانی در سطوح مختلف کارگزاران حکومتی، سوءاستفاده‌های مالی بود و از سوی دیگر، فرایند تاریخی آن نیز با شیوه حکومت داری زمام داران صفوی رابطه تنگاتنگی داشت. گزارش‌های ارائه‌شده در این بخش، این مطلب را تأیید می‌کنند. چنان‌که در مرحله تأسیس حکومت صفوی به واسطه رابطه ایمانی‌ای که میان شاه اسماعیل و مریدانش وجود داشت یا سخت‌گیری‌هایی که شاه در برابر حکام داشت کسی جرئت نمی‌کرد که در مال خلق تصرف کند. تقریباً تمام درآمدهای حاصله از مالیات، خرج محتاجان می‌شد و غنایمی که در جنگ‌ها به دست می‌آمد در میان قزلباشان تقسیم می‌شد، و از غنائم نجس، نظیر آنچه در شروان به دست آمد، چشم‌پوشی می‌شد (باستانی پاریزی، ۱۳۶۷: ۲۴، ۲۶). با این حال، یک منبع مهم گزارش می‌دهد که میرزا شاه‌حسین وقتی که مبلغی را از مال دیوان به نفع خود تصرف کرد، شاه اسماعیل واکنشی نشان نداد (خواندمیر، ۱۳۶۳: ۵۶۶/۴). اما در زمان شاه طهماسب دست قزلباشان در مالیات ولایات گشاده‌تر شد و آنان از این راه ثروت زیادی اندوختند؛ همانند طایفه ذوالقدر در فارس و افشارها در کرمان (نطنزی، ۱۳۵۰: ۳۲۵-۳۳۱). البته گاه با متخلفان مالی به شدت برخورد می‌شد؛ چنان‌که خواجه جلال‌الدین محمد تبریزی، وزیر شاه اسماعیل، در ابتدای سلطنت شاه طهماسب به جرم اختلاس در آتش سوزانده شد (شیرازی، ۱۳۶۹: ۶۰). میرزا عبدالله یزدی، وزیر یزد که در دوره وزارتش اموال فراوانی جمع کرده و با آن مستحذاتی را بنا کرده بود، به فرمان شاه طهماسب، کلیه اموالش ضبط شرعی شد (مستوفی بافقی، ۱۳۸۴: ۱۷۳/۳). از یک گزارش چنین برمی‌آید که در زمان شاه طهماسب، قضات، امرا و وزرا در دیوان به منظور رسیدگی به درخواست مردم حق‌العمل زیاد و تحفه دریافت می‌کرده‌اند. شاه اسماعیل دوم به موجب یک فرمان این عمل را منسوخ کرد (نطنزی، ۱۳۵۰: ۳۹-۴۰). دالساندری نیز در گزارش سفر خود به ایران آورده است که رشوه‌گیری قضات یکی از مفاسد رایج زمان شاه طهماسب بوده است (دالساندری، ۱۳۸۱: ۴۶۶). در زمان شاه محمد

خدابنده، از سوی امرای قزلباش املاک و اموال بسیاری مصادره شد و محصلان مالیاتی نیز به رعیت ظلم می‌کردند. طایفه ارشلو در اصفهان اموال بسیاری از مردم را آشکارا تصاحب می‌کردند و حکومت مانع آن‌ها نمی‌شد (یزدی، ۱۳۶۱: ۷۳). شاه عباس این بدعت را برانداخت و اموال و املاک ضبط‌شده را به صاحبانشان بازگرداند و صدماتی که به رعیت وارد شده بود، جبران کرد (سیستانی، ۱۳۴۴: ۳۱۷؛ باستانی پاریزی، ۱۳۶۷: ۵۷ - ۵۸). او به دنبال شکایت مردم گیلان، متخلفان مالیاتی را برکنار کرد یا به زندان انداخت (نطنزی، ۱۳۵۰: ۴۶۰-۴۶۱). چنان‌که اغورلو سلطان را از حکومت رستمدر در سال ۱۰۱۳ ق به علت شکایت مردم از تصمیمات مالی او، برکنار و زندانی کرد. بهزادبیگ وزیر گیلان را هم به دلیل مال‌اندوزی برکنار و از دو چشم کور کرد (فلسفی، ۱۳۷۱: ۱۰۶۶۳-۱۰۷۰). در سال ۱۰۲۰ ق شاه عباس دستور داد تا زبان و گوش و بینی محب‌علی‌بیگ مستوفی اصفهانی را به خاطر تصرف در مال دیوانی بریدند (یزدی، ۱۳۶۱: ۴۱۴). او رسم رشوه‌خواری قضات را نیز برانداخت و چنین متخلفانی را به شدت مجازات کرد (ترکمان، ۱۳۸۲: ۱۱۰۶۲). مجازات اهل ارتشا در زمان شاه صفی نیز ادامه یافت؛ چنان‌که بنا بر گزارش اولتاریوس، قاضی اصفهان را به دلیل گرفتن رشوه، سخت مجازات کردند (اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۷۱۴/۲-۷۱۵). شاه عباس دوم کارگزاران متخلف مالی را از منصب‌شان عزل و زندانی می‌کرد؛ مثلاً ناظر کل به دلیل رشوه‌گیری از مردم به حبس ابد محکوم شد. همچنین جعفرخان حاکم استرآباد را به جرم رشوه‌گیری از مردم، عزل و تبعید کرد (تاورنیه، ۱۳۶۳: ۵۳۵-۵۳۷). رشوه‌خواری و اختلاس در اموال حکومت، در زمان شاه سلیمان به شدت رواج یافت (کمپفر، ۱۳۶۳: ۳۵-۳۶). میرزا ابراهیم، وزیر آذربایجان، برای ماندن در منصب خود، بارها به شاه و وزیر و درباریان رشوه داد. علیقلی‌خان در طی دوران وزارت شاه سلیمان از این راه ثروت فراوانی جمع کرد. نمایندگان تجاری هلند و انگلیس و فرانسه مجبور بودند برای به دست آوردن امتیازات تجاری در ایران به شاه سلیمان و شخصی همانند تفنگدارباشی هدایای باارزش و مبالغ زیادی سکه‌های طلا پرداخت کنند، یا برای ورود و خروج کالاهای خود از ایران به مأموران گمرک رشوه بدهند (شاردن، ۱۳۷۲: ۶۱۳/۲).

جرایم اجتماعی و برخی از شاخص‌های آن

با مطالعه مدارک موجود از دوران صفوی می‌توان اشکالی از جرایم را شناسایی کرد که با ضوابط فرهنگی و اجتماعی حاکم بر جامعه مغایرت داشت، و موجب آشفتگی در نظام اجتماعی و آزردهی مردم در سطوح مختلف بود. بی‌شک این نوع تخلفات، که از آن به «جرایم اجتماعی» تعبیر می‌شود، ریشه در عوامل محیطی و اجتماعی همان دوره داشت، و شدت و ضعف در وقوع آن نیز با رفتار و تصمیمات طبقه حاکمه مرتبط بود. صفویان نظر به وابستگی‌های دینی و مذهبی خود، این نوع ناسازگاری‌های اجتماعی را از طریق دو نهاد حکومتی و دینی تعقیب می‌کردند. اما در این‌جا اشاره به این واقعیت ضروری است که سلاطین صفوی در طول دوران زمامداری خود در مسئله مبارزه با تخلفات اجتماعی به طور یکسان عمل نمی‌کردند، بلکه کنش هر یک آمیخته به غلاظ و شدادی بود که در نهایت، بستر زوال و فروپاشی دولت صفوی را فراهم آورد. مهم‌ترین مصادیق جرایم اجتماعی را می‌توان به شرح زیر آورد:

۱. راهزنی

از زوایه شواهد تاریخی، رایج‌ترین جرم اجتماعی آن دوره، سرقت و راهزنی در داخل شهرها و راه‌های مواصلاتی بود. شاه اسماعیل که در مرحله تأسیس حکومت خود برای ایجاد امنیت در راه‌ها و جلوگیری از قتل و غارت‌ها تکاپوهای زیادی کرد (پاریزی، ۱۳۶۷: ۱۸)، به‌رغم آن، برخی از منابع از وقوع این نوع تخلفات در زمان وی گزارش داده‌اند. چنان‌که صارم کرد و «گروه گمراه» اش در سال ۹۱۲ ق در منطقه خوی قاطع طریق شده بودند و شاه اسماعیل خود به تعقیب آنان پرداخت (قمی، ۱۳۵۹: ۸۸/۱). خلیفه بابا تکلو در سال ۹۱۷ ق به همراه سایر تکلویان در نواحی مرزی ایران و عثمانی اموال یک تاجر تبریزی را ربود و چون شاه اسماعیل خبر را شنید، وی و اطرافیانش را شدیداً مجازات کرد (روملو، ۱۳۸۴: ۱۰۶۰/۲). حاجی شیخ کرد در سال ۹۴۷ ق در مخالفت با شاه طهماسب در منطقه سورلوق به راهزنی روی آورد (روملو، ۱۳۸۴: ۱۲۷۲/۳). از مطالب *عالم‌رای عباسی* چنین برمی‌آید که قبل از سلطنت شاه عباس اول، سرقت و راهزنی در راه‌ها شدت یافته و امنیت طرق در ایران از میان رفته بود و مردم از آزار دزدان و راهزنان لحظه‌ای آرامش نداشتند. اما شاه عباس با تدابیر خود علیه راهزنان مبارزه کرد و بسیاری از آنان را دستگیر و اعدام کرد (ترکمان، ۱۳۸۲: ۱۱۰۴/۲) و برخی را نیز به خدمت خود درآورد. چنان‌که از بیرام تکه برای شبیخون زدن به دشمن در جنگ با چغال اغلی استفاده کرد و پیروز شد. سپس بیرام تکه را با لقب خانی و دادن اراضی در دامغان مورد تمجید قرار داد (فلسفی، ۱۳۷۱: ۵۰۶/۲). سر بریدن، از مناره انداختن، در تنور سوزاندن، فرو بردن تا نیمه بدن در خاک، گچ گرفتن، سخت‌ترین مجازات‌هایی بود که شاه عباس در مورد دزدان و راهزنان اعمال می‌کرد (فلسفی، ۱۳۷۱: ۵۰۵/۲). الله‌وردیخان، سردار بزرگ شاه عباس، در فارس موفق شد راهزنان منطقه لار را سرکوب کند و امنیت را در آن نواحی برقرار سازد (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۱۰۲-۱۰۳). شیخ احمدآقا، میرغضب شاه عباس و داروغه شهر قزوین، هر کس را که به راهزنی و دزدی متهم می‌شد به تنور گذاخته می‌افکند یا به سیخ می‌کشید. به دستور شاه عباس، شکم راه داران مسیر قم را به‌خاطر کوتاهی در مبارزه با راهزنان دریدند (یزدی، ۱۳۶۱: ۱۲۰-۱۲۱؛ فلسفی، ۱۳۷۱، ۴۷۴/۲). شاه عباس فرمان داده بود که حاکمان ولایات مسئولیت حفاظت و تأمین امنیت راه‌ها و کاروان‌ها را بر عهده بگیرند و در صورتی که راهزنان اموالی را سرقت کنند، حاکمان ولایات شخصاً بایستی خسارت و غرامت آن را جبران کنند. این قانون تقریباً تا پایان صفویه برقرار بود.

اگرچه مطابق نظر برخی از گزارش‌نویسان اروپایی بعد از شاه عباس راه‌های ایران برخلاف قلمرو عثمانی از امنیت برخوردار بود، اما همان گزارش‌ها روایتگر برخی سرقت‌ها و ناامنی راه‌ها در ایران نیز هستند. نماینده سیاسی دوک هلشتاین تأکید دارد که در زمان شاه صفی، ناحیه کوهستانی پردلیس در مسیر اردبیل به سلطانیه، به واسطه کمین راهزنان بسیار ناامن بود (اولئاریوس، ۱۳۶۹: ۵۰۵/۲). تاورنیه که در زمان شاه عباس دوم وارد ایران شد، از دزدی راهزنان در مسیر تبریز به اصفهان سخن گفته است. نه تنها تجار در خطوط مواصلاتی شمال غرب ایران از ارمنستان تا اصفهان در معرض هجوم غافلگیرکننده سارقان قرار داشتند (کاری، ۱۳۸۳: ۵۳، ۵۵، ۵۹)، بلکه کاروان‌هایی که از هند وارد ایران می‌شدند، اغلب در مسیر جهرم به اصفهان، گرفتار راهزنان می‌شدند (تاورنیه، ۱۳۶۳: ۶۱۰-۶۱۱). شاردن نیز به فعالیت راهزنان طویف افغان در شرق ایران اشاره می‌کند (شاردن، ۱۳۷۲: ۶۱۰-۶۱۱).

۴۸۹/۲). آن‌ها در زمان شاه سلطان حسین بر شدت کار خود افزودند و هرگز خلاق از آزار و ایذا آنان در امان نبودند (کروسینسکی، ۱۳۶۲: ۳۰). اسناد هلندی نشان می‌دهند که در آستانه سقوط دولت صفوی تقریباً هیچ یک از جاده‌های داخلی ایران امن نبود و راهزنان تا نزدیکی‌های پایتخت صفوی بدون هیچ مانعی آزادانه فعالیت می‌کردند. وضعیت راه دریایی خلیج فارس نیز بسیار پیچیده بود و دزدان دریایی، تحت حمایت امامان مسقط، دائماً جزایر و بنادر ایران را مورد تعرض خود قرار می‌دادند و دولت صفوی، توانایی مقابله با آنان را نداشت (فلور، ۱۳۶۵: ۱۸، ۲۰، ۲۳).

۲. گران‌فروشی و کم‌فروشی

گران‌فروشی و کم‌فروشی نیز یکی دیگر از جرایم اجتماعی در آن دوره بود. اما این موضوع در منابع صفوی بازتابی نداشته است و عمدتاً جهانگردان اروپایی به این موضوع توجه نشان داده‌اند. البته گزارش آن‌ها نیز تنها تحت‌تأثیر یک واقعه قرار دارد و آن مسئله تقلبی است که یک نانوا و قصاب (یا کباب‌پز) در کم‌فروشی انجام دادند و توسط شاه عباس اول نیز به سخت‌ترین شکل مجازات شدند. اولثاریوس و تاورنیه به این مورد پرداخته‌اند (اولثاریوس، ۱۳۶۹: ۷۱۴/۲؛ تاورنیه، ۱۳۶۳: ۵۱۶). گمان می‌رود که این تخلف در میان صاحبان مشاغل عمومی، طی سال‌هایی که آنان در ایران حضور داشتند، امری رایج بوده است. در گزارش دیگری آمده است که کهنه‌فروشی در کار خود تقلب کرد و به حکم شاه عباس، او را با ریش نیم‌تراشیده برای عبرت مردم در شهر چرخانیدند (فلسفی، ۱۳۷۱: ۱۱۷۱/۳-۱۱۷۲). در زمان شاه سلطان حسین، غله اصفهان در انحصار خواجهگان حرم و ناظر بیوتات بود. آنان با افزایش قیمت گندم و نان، زمینه‌ساز یک شورش عمومی شدند. اما پادشاه برای فرونشاندن این شورش، بر خلاف سخت‌گیری‌های دوران شاه عباس، تنها ناظر بیوتات را جریمه کرد و بعضی دیگر از متخلفین را به فلک بست یا گوش و بینی آنان را بُرید (فلور، ۱۳۶۵: ۲۴، ۲۷).

۳. مصرف مواد مخدر

استفاده از مواد مخدر نظیر تریاک، افیون، چرس، بنگ، توتون و تنباکو یک مفسده اجتماعی در همه دوران صفوی و میان طبقات مختلف جامعه، حتی خاندان سلطنت و درباریان، امری رایج بود. از این رو شاید نتوان مفهوم تخلف یا جرم را به آن اطلاق کرد. اما واقعیت این است که گاه برخی از سلاطین صفوی با صدور فرامین خاص، عمل به آن را جرم تلقی می‌کردند و متخلفین نیز مجازات می‌شدند. نخستین بار شاه طهماسب در سال ۹۶۳ ق، بعد از توبه خود از جمیع مناهی، دستور داد که بنگ‌خانه‌ها در سراسر کشور برچیده شوند و مرتکبان به آن نیز سیاست و مجازات شوند. درباره پیامد این فرمان، یک منبع معتبر گزارش می‌دهد که از آن تاریخ به بعد، در سراسر این سرزمین، این قسم فجور هرگز رخ نمی‌داده است (قمی، ۱۳۵۹: ۲۳۳/۱). اما صدور فرمان شاه عباس اول در سال ۱۰۰۵ ق در خصوص ممنوعیت استفاده از تریاک، از شیوع گسترده آن در ایران حکایت می‌کند. شاه عباس در سال ۱۰۳۰ ق نیز حکم به ممنوعیت استفاده از کوکنار (دم‌کرده پوست خشخاش) داد. اما بعد از وی و در زمان شاه عباس دوم بار دیگر مصرف آن دو ماده رواج یافت و اعتبار جرم بودن آن را از دست داد (تاورنیه، ۱۳۶۳: ۶۳۹-۶۴۰). به طوری که در زمان شاه

سلیمان در همه قهوه‌خانه‌ها این مواد به مشتریان عرضه می‌شد و در ایران از هر ده نفر یک نفر معتاد بود. نواحی لنجان و کازرون نیز مهم‌ترین مراکز کشت خشخاش در ایران بود (اولناریوس، ۱۳۶۹: ۶۵۴-۶۵۵؛ شاردن، ۱۳۷۲: ۷۰۶/۲، ۸۴۸-۸۵۱).

ورود توتون و تنباکو به ایران که ظاهراً توسط پرتغالی‌ها و در زمان شاه طهماسب اول صورت گرفت و به تدریج مصرف آن در میان ایرانیان رواج یافت در ابتدا یک تخلف اجتماعی محسوب نمی‌شد. نخستین بار شاه عباس اول در سال ۱۰۲۷ ق در سراسر کشور مصرف آن را ممنوع کرد و مجازات مجرمان را بریدن لب و بینی قرار داد. حتی شاه صفی و شاه عباس دوم نیز آن حکم را مجدداً ابقا کردند. اما عملاً از قرق و قدغن بودن بیرون آمد و مصرف آن عمومی شد. حتی شاه صفی حکم به قتل دو تاجر هندی به دلیل رعایت نکردن فرمان پادشاه داد (تاورنیه، ۱۳۶۳: ۵۲۴). با این حال، در یک گزارش آمده است که در اصفهان تعداد زیادی دکان تنباکوفروشی وجود داشته است (اولناریوس، ۱۳۶۹: ۶۵۵-۶۵۶)، و بذر آن نیز در بیشتر مناطق ایران از جمله اصفهان، خوزستان و همدان کشت می‌شد (شاردن، ۱۳۷۲: ۷۰۶/۲-۷۱۰).

۴. روسپیگری

یکی دیگر از مفسدات اجتماعی روسپیگری بود. از اولین فرمان شاه طهماسب اول مبنی بر منع منهیات در ممالک محروسه (۹۳۹ ق) چنین برمی‌آید که مراکز فحشا (بیت‌اللطفا) تا زمان وی فعالیت‌های آشکاری داشته‌اند، و با وجود آنکه این نوع فعالیت‌ها با مبانی شریعت و اخلاق دینی و اجتماعی مغایر بوده، ظاهراً دستگاه حاکمیت نیز از منظر حقوقی (شرعی و عرفی) به عنوان یک عمل مجرمانه آن را قابل تعقیب نمی‌دانسته است. اما صدور فرمان مذکور، جرم بودن این عمل را مشخص کرد و مقابله مراجع ذی‌ربط را با این گروه از مجرمین الزام‌آور ساخت. اشاره کلی برخی منابع تاریخی به این مطلب که ممالک محروسه در سال‌های باقی‌مانده از سلطنت وی، از فسق و فجور پاک بود می‌تواند شاهدی بر سلامت اجتماعی جامعه در ادامه آن سال‌ها تلقی شود (قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۶۶-۱۶۷). اما نمی‌دانیم این موضوع در دوران حکومت شاه اسماعیل دوم و شاه محمد خدابنده چه شرایطی را پشت سر گذاشته است. ولی از گسترش جمعیت روسپیان و فعالیت آزادانه آنان در مراکز معین که در زمان شاه عباس اول اتفاق افتاده، می‌توان به پیوستگی آن با شرایط گذشته، قضاوت کرد. شاه عباس با این گروه رفتار دوگانه‌ای در پیش گرفت. آنان را برای اخذ مالیات در پوشش یک صنف درآورد یا برای تمتع نظامیان اجازه می‌داد در لشکرکشی‌ها حضور بیابند و نیز از آن‌ها در نقش آوازخوان و رقاصه در مجالس دربار استفاده می‌کرد، و هم به منزله یک جرم سخت‌گیری می‌کرد و آنان را وادار می‌کرد تا از عمل خود توبه کنند؛ چنان‌که در سال ۱۰۱۷ ق تمام روسپیان شهر اصفهان را فراخواند و از آنان خواست که توبه کنند یا از شهر خارج شوند (یزدی، ۱۳۶۱: ۳۵۶؛ فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۲۰۸). روسپیان تقریباً در همه شهرهای ایران، به جز اردبیل، مجاز به فعالیت بودند. اولناریوس گزارش می‌دهد که زنان خودفروش در شرق میدان اسب قزوین جمع می‌شدند و مشتریان خود را طلب می‌کردند (اولناریوس، ۱۳۶۹: ۵۱۶/۲، ۵۷۷، ۶۴۷ - ۶۴۸). او می‌افزاید که در دهکده‌ای به نام دوبیل، مردان و زنان بدکاره شب‌ها برای فسق و فجور گرد هم جمع می‌شدند (اولناریوس، ۱۳۶۹: ۷۹۴/۲-۷۹۵). گاه شاه صفی مادر و همسر مجرمان سیاسی نظیر

علیمردان خان و داودخان را که مورد سوءظن قرار داشتند به فاحشه‌خانه‌ها می‌سپرد یا به ملازمانش می‌داد تا مورد تجاوز قرار بگیرند (اولثاریوس، ۱۳۶۹: ۷۳۱/۲-۷۳۲). در زمان شاه عباس دوم، وزیرش، خلیفه سلطان، مجدانه به مبارزه با مفاسد اجتماعی مانند روسپیگری پرداخت. او در این خصوص قوانین سختی وضع کرد و اجازه نداد تا روسپیان آشکارا در سطح شهر فعالیت کنند. اما این قوانین تأثیری در کاهش جمعیت روسپیان شهر اصفهان نداشت؛ به طوری که یک منبع آگاه گزارش می‌دهد که در زمان شاه سلیمان، نام چهارده‌هزار روسپی در دفاتر رسمی دیوان ثبت شده بود که سالانه دویست هزار اکو مالیات به حکومت پرداخت می‌کردند (شاردن، ۱۳۷۲: ۲۹/۱، ۴۳۲). کمپفر مالیات حاصله از بیت‌اللطف‌ها در ایران را حدود ده‌هزار تومان تعیین کرده که از این مبلغ، حدود شش‌هزار تومان فقط در اصفهان جمع‌آوری می‌شد و ظاهراً مابقی نیز از سایر ولایات اخذ می‌شد (کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۱۸). با وجود این، فرمانی از شاه سلیمان در مسجد عمادالدین کاشانی در کاشان بر سنگی نقر شده است که دلالت بر لغو مالیات فاحشه‌خانه‌ها دارد (باستانی‌پاریزی، ۱۳۶۷: ۲۳۴).

۵. غلامبارگی و لواط‌گری

گزارش‌های پراکنده‌ای که منابع صفوی درباره گسترده‌گی لواط یک مفسده اجتماعی ارائه کرده‌اند حیرت‌آور است و در عین حال، مبین تباهی و آلودگی جامعه صفوی در گرایش به این نوع رفتارهای انحرافی است. آنچه مسلم است رواج بازار لواط‌گری در شهرهای ایران پس از فتوحات صفویان در بلاد گرجستان و آوردن پسران زیباروی گرجی به عنوان اسیر است. تعداد آنان در بازارهای خرید و فروش تا عهد شاه صفی اول به حدی بالا رفت که اغلب مردم صاحب چندین کنیز و غلام گرجی بودند (تفرشی، ۱۳۸۸: ۱۶۱). استفاده نامشروع از جوانان گرجی به همان دوران شاه طهماسب اول بازمی‌گردد. اما او بعد از توبه خود، با لواط‌گری مبارزه کرد و فرمان به ترک آن در همه بلاد ایران داد. مجرمین نیز گاه به قتل محکوم می‌شدند (قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۶۶-۱۶۷). میرعنایت خوزانی را که متهم به این عمل بود، به دستور او، در سال ۹۴۲ ق زنده در آتش سوزاندند (شیرازی، ۱۳۶۹: ۸۴-۸۵). این سیاست بعد از مرگ وی متوقف شد و عمل مجرمانه یا غلامبارگی به یکی از ویژگی‌های عمومی جامعه در میان طبقات مختلف اجتماعی تبدیل شد و ظاهراً متصدیان و محاکم دینی و عرفی نیز تکلیفی برای پیگیری یا مجازات این دسته از مجرمان برای خود متصور نبودند. اما شاه عباس اول جدی‌تر از پدرزرگش به مخالفت با این رفتار غیراخلاقی در جامعه پرداخت و متخلفان را سخت مجازات می‌کرد؛ چنان‌که در سال ۹۹۹ ق حسین علی سلطان چگنی که از ندیمان خاصه بود به علت معاشقه با غلامی خوبرو، به امر او، کشته شد. شاه عباس حتی پدر او، بوداق‌خان چگنی را زندانی کرد و اموالش را مصادره کرد. ولی‌خان شاملو نیز در سال ۱۰۰۷ ق بنا بر همان اتهام به قتل رسید (منشی، ۱۳۷۷: ۶۷۷/۲-۶۷۷، ۹۴۶-۹۴۷). مضافاً اینکه به موجب یک فرمان در همان دوره ساروتقی، وزیر مازندران، به دلیل تجاوز به یک پسر مقطع‌النسل شد (دلاواله، ۱۳۷۰: ۴۵۶-۴۵۷). آنتوان شرلی در گزارش سفر خود به ایران آورده است که شخصی به نام بیرقلی بیگ نظر بدی نسبت به یک غلام‌بچه داشت و با پول می‌خواست او را بفریبد. اما بچه غلام به شاه عباس شکایت کرد و او شمشیری به غلام داد تا فرد خاطی را بکشد (برادران شرلی، ۱۳۶۲: ۹۲-۹۳). این خبر نیز مشهور است که به دستور شاه عباس، مردی را که مرتکب چنین فسادی شده بود در همان

محل به قتل رساندند (شاردن، ۱۳۷۲: ۴۳۳/۱). اما شگفت این است که، بر خلاف مطالب فوق، یک شاهد اروپایی از زمان شاه عباس اول گزارش می‌دهد که پسران زیباروی گرجی را همانند دختران با موی بلند و لباس زنانه و رقاصی در روسپی‌خانه‌ها در معرض استفاده می‌گذارند (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۲۳۲-۲۳۳). بر این اساس، شاید بتوان گفت که سخت‌گیری‌های شاه عباس در این مورد تنها به رفتار مجرمانه وزرا و امرا محدود بوده است. اما صرف نظر از این تعارض، گزارش‌های دیگران استفاده نامشروع از پسران گرجی در قحبه‌خانه‌ها و قهوه‌خانه‌ها را تأیید می‌کنند. چنان‌که اولناریوس ضمن اشاره به آن، مطلب دیگری را درباره شاه صفی نقل می‌کند که نشان‌دهنده تفاوت او در تقابل با این رفتار غیراخلاقی است. و آن اینکه، یک امیر نظامی قصد تجاوز به پسری داشت و آن پسر در دفاع از خود، امیر را به قتل رساند. شاه صفی دستور داد تا آن پسر را مقابل سگ‌های درنده بیندازند (اولناریوس، ۱۳۶۹: ۶۴۹-۶۴۸/۲). در زمان شاه عباس دوم به همت وزیرش، خلیفه سلطان، با فحشا و لواط مبارزه شد و قهوه‌خانه‌ها از این آلودگی پاک شدند و با مجرمین هم به سختی برخورد شد (شاردن، ۱۳۷۲: ۴۳۳/۱، ۸۲۵/۲). اما این سیاست در دوره‌های بعد ادامه نیافت و لواط‌گری آشکارا در سطح شهر اصفهان رواج داشت (شاردن، ۱۳۷۲: ۴۳۲/۱).

۶. میخوارگی

شایع‌ترین و فراگیرترین بیماری اجتماعی عهد صفوی، شراب‌خواری بود. البته این ناهنجاری اجتماعی، میراث پیش از صفوی بود و عمدتاً نیز میان درباریان و رجال سیاسی رواج داشت. اما در دوره جدید و با وجود تعصبات شدیدی که خاندان صفوی در دینداری از خود نشان می‌داد — صرف نظر از بعضی مقاطع خاص — قاعده حرمت داشتن شرب خمر در شریعت اسلام نادیده گرفته می‌شد و با عمل به می‌خوارگی، این سیئه بیش از اعصار گذشته در میان سطوح مختلف اجتماعی رواج یافت. با نگاهی بر وقایع نگاری‌های صفوی به‌وضوح می‌توان به این واقعیت مهم پی برد که در بیشتر دوران صفوی قبح شرب خمر یا جرم بودن آن از اعتبار ساقط بوده و می‌آشکارا تولید، و در قهوه‌خانه‌ها و میخانه‌ها عرضه می‌شده است. این موضوع نیز از نگاه اروپاییانی که در آن دوره به ایران سفر کرده‌اند پنهان نمانده است و به منزله یک مفسده اجتماعی، شرح نسبتاً دقیقی در آثار آن‌ها یافته است.

از منظر فرایند تحول تاریخی می‌توان گفت که میخوارگی در ایران در مرحله تأسیس دولت صفوی عملاً آزاد بود و هرگز جرم محسوب نمی‌شد؛ چنان‌که شاه اسماعیل اول خود در انجام این کار، به‌ویژه پس از شکست جنگ چالدران (۹۲۰ ق)، بسیار افراط کرد و در زمان او هرگز کسی به دلیل شرب خمر مجازات نشد. شاه طهماسب اول نیز در ابتدا به روش پدرش عمل می‌کرد، اما در سال ۹۳۹ ق توبه کرد و از شراب‌خواری دست کشید و تولید و مصرف آن را در سراسر ایران ممنوع کرد. مجرمان نیز به شدت مجازات می‌شدند. برای نمونه، قاضی احمد قمی اظهار می‌دارد که دلیل لشکرکشی شاه طهماسب در سال ۹۴۵ ق به استرآباد، عمل مجرمانه خواجه محمدصالح بتکچی در شرب مدام و اختلاط با فواحش بوده است که در نهایت، فرد خاطی دستگیر و به دستور شاه طهماسب کشته شد (قمی، ۱۳۵۹: ۲۲۶-۲۲۵/۱، ۲۸۲-۲۸۵). شاه‌قلی، وزیر قورچیان نیز بنا بر همین اتهام محکوم به مرگ شد (استرآبادی، ۱۳۶۴: ۵۴). جدیت آن پادشاه در اجرای قوانین شریعت و

مقابله با اعمال نامشروع در سراسر ولایات ایران پس از توبه دیگر وی که در سال ۹۶۳ ق اتفاق افتاد، وارد مرحله تازه‌ای شد. به طوری که برخی گزارش‌ها حاکی از آن است که تا او زنده بود، هیچ کس آن قانون را نشکست (منشی، ۱۳۷۷: ۲۰۱/۱). اما در دوران سلطنت شاه اسماعیل دوم و شاه محمد خدابنده آن حکم عملاً نقض شد و کسی را به واسطه شرب خمر مجازات نکردند، اگرچه شاه محمد خدابنده در سال ۹۹۱ ق به دلیل بیماری از جمیع مناهای توبه کرد و در اجرای احکام شریعت، دستور به معدوم کردن شراب داد، اما عملاً بعد از بهبودی او هیچ تلاشی صورت نگرفت (قمی، ۱۳۵۹: ۷۵۱/۲). این وضعیت تا سال ۱۰۲۹ ق ادامه داشت تا آنکه شاه عباس اول در همان سال شرابخواری را در همه ولایات ایران ممنوع اعلام کرد (یزدی، ۱۳۶۱: ۲۷۴). دلاواله نقل می‌کند که بعد از این فرمان، شاه عباس دستور داد تا سرب گذاخته در گلوی دو مجرمی بریزند که یکی در ماه رمضان شراب خورده بود و دیگری شراب فروخته بود (به نقل از: فلسفی، ۱۳۷۱: ۴۷۵/۲). این قانون تنها برای هشت ماه لازم‌الاجرا بود و مجدداً شاه در سال ۱۰۳۰ ق فرمانی صادر کرد و شرب شراب را به شرط نه‌چندان مست شدن آزاد ساخت و نوشیدن شراب را برای عموم مردم در مجالس رسمی دربار که در سطح شهر برگزار می‌شد، برای سه شبانه‌روز آزاد اعلام کرد (برادران شرلی، ۱۳۶۲: ۹۴). این نکته شنیدنی است که ملا محمدامین استرآبادی، بنیان‌گذار مکتب اخباری‌گری، وقتی شنید که شاه عباس معتاد به شرب است، رساله‌ی *الطهاره الخمر را برای وی نگاشت* (آقاجری، ۱۳۸۹: ۳۴۰). همچنین شاه عباس اول از قاضی بن کاشف‌الدین محمد اردکانی یزدی خواست تا در خواص شراب کتابی بنویسد و او چنین کرد و کتابی به نام *جام جهان‌نمای عباسی* را در سال ۱۰۳۷ ق نوشت. با روی کار آمدن شاه صفی و در نخستین سال حکومتش، فرمانی صادر شد که بر اساس آن، شراب خواری ممنوع شد. اما این حکم نیز در برابر هوس‌های شخصی پادشاه و فشار حرمسرا دوامی نیاورد و بار دیگر میخوارگی سنت جامعه شد (تفرشی، ۱۳۸۸: ۲۲-۲۳؛ تاورنیه، ۱۳۶۳: ۵۰۳). شاه عباس دوم نیز فرمانی مبنی بر ممنوعیت شراب خواری صادر کرد (قزوینی اصفهانی، ۱۳۸۰: ۴۲۰-۴۲۲)، اما خود به آن پای بند نماند و حتی در مصرف آن به افراط گرایید و گاه در حالت مستی تصمیمات جنون‌آمیزی را در قتل زنان و خواجه‌گان حرم می‌گرفت (تاورنیه، ۱۳۶۳: ۵۰۸؛ شاردن، ۱۳۷۲: ۴۳۳/۱). شاه سلیمان در همه دوران حکومتش هیچ تصمیمی مبنی بر مقابله با این فساد اجتماعی اتخاذ نکرد، و در همه آن سال‌ها، شرابخواری در دربار و جامعه آزاد بود. او یک بار شیخ‌علی‌خان زنگنه وزیراعظم خود را به دلیل آنکه فرمان پادشاه را در خوردن شراب نپذیرفت از وزارت عزل کرد (شاردن، ۱۳۷۲: ۵۵۰/۲، ۶۰۷-۶۰۹). شاه سلطان حسین نیز که در آغاز پادشاهی‌اش به زهد و تقوا تمایل داشت با راهنمایی محمدباقر مجلسی برای جلوگیری از شراب خواری در ایران فرمانی مبنی بر ممنوعیت آن صادر کرد (نصیری، ۱۳۷۳: ۳۶-۳۵). اما پس از مدتی کوتاه شاه جدید به تحریک مریم بیگم آن فرمان را لغو کرد و همه عمر خویش را در باده‌نوشی گذرانید (کارری، ۱۳۸۳: ۱۳۴، ۱۳۶)، و از امور حکومت بازماند و حکومت به دست رجال دولت افتاد و ظالم از مظلوم و حق از باطل تمیز نیافت، و هیچ کس در اجرای قانون شرع که سبب انتظام دولت بود اهتمام نمی‌کرد تا آنکه سرانجام در برابر هجوم افغان‌ها از پای درآمد (کروسینسکی، ۱۳۶۲: ۲۳-۲۴).

نتیجه

مواردی که در این جا به منزله اشکال جرم یا رفتارهای مجرمانه مورد واکاوی قرار گرفت تنها بخش کوچکی از شواهدی را تشکیل می‌دهند که در بستر عمومی جامعه صفوی اتفاق افتاده‌اند. بدون شک با جست و جوی بیشتر در منابع تاریخی می‌توان به نمونه‌های دیگری از انواع رفتارهای مجرمانه دست یافت؛ همانند رویدادهایی که در قالب قتل عمد، تجاوز به عنف، دزدی، جاسوسی برای دشمن، پناه بردن امرا به دشمنان صفوی، فرار از میدان جنگ، سرکشی در برابر سیاست مذهبی حکومت، احتکار در ارزاق عمومی، قماربازی، کبوتربازی، بی‌توجهی به فرامین حکومتی نظیر منع ریش تراشی، تغییر کیش و مذهب و غیره گزارش شده‌اند. البته نباید تصور کرد که ماهیت جرم بودن هر یک از آن‌ها — حتی مواردی که مطابق نص قرآنی و قواعد فقه، گناه و جرم محسوب می‌شد — در همه مقاطع تاریخ صفویه یکسان تلقی می‌شده است. بلکه این موضوع ارتباط تنگاتنگی با نگرش و رویکرد زمامداران صفوی داشت و همین مسئله، پیچیدگی و تناقضی در ماهیت جرم بودن برخی از رفتارهای مجرمانه را به وجود آورده است. از این رو به نظر می‌رسد که در عهد صفوی تعارضی آشکار میان نهاد قدرت و نهاد دینی در تبیین مفهوم جرم وجود داشته است. به عبارت دقیق‌تر، آنچه در میان اسناد تاریخ صفوی به افعال مجرمانه اشاره شده، عمدتاً مبین تلقی خاص حکومت از مفهوم جرم است. بر همین اساس، پیش از هر نوع تلاش برای شناخت دقیق تاریخی از عملکرد نهادهای رسمی تشکیلات قضایی عصر صفوی اعم از دیوان‌بیگی و محاکم شرع در مواجهه با مجرمان، مسئله شناخت انواع جرایم در فراز و فرود تاریخ صفوی ضرورتی بنیادین پیدا می‌کند. موضوعی که جستار حاضر تنها گوشه‌هایی از آن را آشکار ساخته است.

منابع

- آقاجری، سید هاشم (۱۳۸۹). *مقدمه‌ای بر مناسبات دین و دولت در ایران عصر صفوی*. تهران: طرح نو.
- استرآبادی، سید مرتضی حسینی (۱۳۶۴). *از شیخ صفی تا شاه صفی (تاریخ سلطانی)*، به اهتمام احسان اشراقی، ۳ ج. تهران: علمی.
- اصغری، محمد (۱۳۷۸). *بررسی تطبیقی جرم سیاسی*. تهران: اطلاعات.
- اولثاریوس، آدام (۱۳۶۹). *سفرنامه، ترجمه حسین کردبچه*، ۲ ج. تهران: بهمن.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۶۷). *سیاست و اقتصاد عصر صفوی*. تهران: صفی علیشاه.
- تاورنیه، ژان باتیست (۱۳۶۳). *سفرنامه*، ترجمه ابوتراب نوری، تصحیح حمید شیرانی. تهران: سنائی.
- ترکمان، اسکندربیگ (۱۳۸۲). *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، به کوشش ایرج افشار، ۲ ج. تهران: امیرکبیر.
- تفرشی، ابوالمفاخر بن فضل‌الله حسینی (۱۳۸۸). *تاریخ شاه صفی*، تصحیح محسن بهرام‌نژاد. تهران: میراث مکتوب.
- ثواقب، جهانبخش (۱۳۸۴). «نگرشی بر شورش شیرخان افغان در عصر شاه صفی (۱۰۴۰ ق)»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان*، دوره دوم، شماره ۴۰.

- جنابدی، میرزابیگ بن حسن حسینی (۱۳۷۸). *روضه الصفویه*، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- خواندمیر، امیر محمود (۱۳۷۰). *ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی*، به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین حسینی (۱۳۶۳). *حبیب السیر*، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، ج ۴. تهران: خیام.
- دالسانداری، وینچنتو و دیگران (۱۳۸۱). *سفرنامه‌های ونیزیان در ایران*، ترجمه منوچهر امیری. تهران: خوارزمی.
- دلاواله، پیتر (۱۳۷۰). *سفرنامه*، ترجمه شجاع‌الدین شفا. تهران: علمی و فرهنگی.
- روملو، حسن بیگ (۱۳۸۴). *احسن التواریخ*، تصحیح و تحشیه عبدالحسین نوایی. تهران: اساطیر.
- رویمر، هانس روبرت (۱۳۸۰). *ایران در راه عصر جدید*، ترجمه آذر آهنچی. تهران: دانشگاه تهران.
- سانسون، آنتونی (۱۳۷۷). *وضع کشور ایران در عهد شاه سلیمان صفوی*، ترجمه محمد مهریار. اصفهان: گلهاء.
- سیستانی، ملک شاه حسین (۱۳۴۴). *احیاء الملوک*، به اهتمام منوچهر ستوده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- شاردن، ژان (۱۳۷۲). *سفرنامه*، ترجمه اقبال یغمایی، ج ۵. تهران: توس.
- شاملو، ولی قلی بن داود (۱۳۷۱). *قصص الخاقانی*، تصحیح سیدحسن سادات ناصری، ج ۲، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- شرلی، آنتوان (۱۳۶۲). *سفرنامه برادران شرلی*، ترجمه آوانس، به کوشش علی دهباشی. تهران: نگاه.
- شیرازی، عبدی بیگ (۱۳۶۹). *تکمله الاخبار*، تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: نشر نی.
- عوده، عبدالقادر (۱۳۷۳). *حقوق جنائی اسلام بر اساس مذاهب پنجگانه و مقایسه آن با حقوق عرفی*، تعلیقات اسماعیل صدر، ترجمه علی‌اکبر غفوری. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- فلسفی، نصرالله (۱۳۷۱). *زندگانی شاه عباس اول*، ج ۳. تهران: علمی.
- فلور، ویلم (۱۳۸۵). *نظام قضایی عصر صفوی*، ترجمه حسن زندیه. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- فلور، ویلم (۱۳۶۵). *برافتادن صفویان*، برآمدن محمود افغان، ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: توس.
- فیگوئروا، دن گارسیا دسیلوا (۱۳۶۳). *سفرنامه*، ترجمه غلامرضا سمیعی. تهران: نشر نو.
- قزوینی اصفهانی، محمدیوسف واله (۱۳۸۰). *ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم (خلد برین)*، تصحیح محمدرضا نصیری. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- قزوینی، بوداق منشی (۱۳۷۸). *جواهر الاخبار*، تصحیح محسن بهرام‌نژاد. تهران: میراث مکتوب.
- قمی، قاضی شرف‌الدین الحسین الحسینی (۱۳۵۹). *خلاصه التواریخ*، تصحیح احسان اشراقی، ج ۲، تهران: دانشگاه تهران.

- کاری، جملی (۱۳۸۳). *سفرنامه*، ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ. تهران: علمی و فرهنگی.
- کرباسی، محمدمهدی (۱۳۸۱). «ماهیت جرم در فقه و حقوق جزا»، *مجله معرفت*، شماره ۵۸.
- کروسینسکی، یوداش تادئوش (۱۳۶۲). *سفرنامه*، ترجمه عبدالرزاق دنبلی، تصحیح مریم میراحمدی. تهران: توس.
- کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۳). *سفرنامه*، ترجمه کیکاووس جهاننداری. تهران: خوارزمی.
- مرعشی، میرزاحمدخلیل (۱۳۶۲). *مجمع التواریخ*، تصحیح عباس اقبال. تهران: سنائی و طهوری.
- مستوفی، محمدمحسن (۱۳۷۵). *زبده التواریخ*، به کوشش بهروز گودرزی. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- مستوفی بافقی، محمدمفید (۱۳۸۴). *جامع مفیدی*، به کوشش ایرج افشار. تهران: اندیشه.
- منشی، اسکندرببیگ (۱۳۷۷). *تاریخ عالم آرای عباسی*، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، ۳ ج. تهران: دنیای کتاب.
- میرزا رفیعا (۱۳۸۵). *دستورالملوک*، به اهتمام محمداسماعیل مارچینکوفسکی، ترجمه علی کردآبادی. تهران: وزارت امور خارجه.
- میرزا سمیعا (۱۳۶۸). *تذکره الملوک*، به کوشش محمد دبیرسیاقتی. تهران: امیرکبیر.
- نصیری، محمدابراهیم بن زین العابدین (۱۳۷۳). *دستور شهریاران*، تصحیح محمدنادر نصیری مقدم. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- نطنزی، محمود بن هدایت الله افوشته ای (۱۳۵۰). *نقاوه الآثار فی ذکر الاخیار*، به اهتمام احسان اشراقی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- یزدی، ملا جلال الدین منجم (۱۳۶۱). *تاریخ عباسی (روزنامه ملاجلال)*، به کوشش سیف الله وحیدنیا. تهران: وحید.